

امین و مأمون

(حلقه یازدهم از سلسله روایات تاریخ اسلام)

تألیف جرجی زیدان

(۵)

ترجمه اشراق خاوری

مأمون در قصر خود چندتن از خانواده خویش را باقی گذاشته و دسته از غلامان و کنیزکان را بخدمت آنان گماشت و یگنفر ناظر امین معین نمود که متصدی امور قصر و اداره لوازم و ضروریات باشد، قصر مأمونی در کنار دجله و جهت شرقی آن واقع و قسمت عمده آن مشرف به نهر بود پنجره ها و دریچه های بسیاری در اطاق های قصر قرار داده شده و کلبه اطاقها بانواع فرشهای گران بها مفروش بود، درهای قصر باطلا و دیگر زخارف مزین و خزائن آن از نقاش و جواهر مملو و مشحون بود، خواجگان و غلامان و کنیزکان بیشمار برای انجام خدمات و تهیه لوازم آماده و حاضر خدمت بودند. غلام و کنیز و خواجه سرایان در آن عهد و زمان از لوازم مهمه و عوامل ضروریه زندگانی محسوب بود.

در قسمتی از قصر که مواجهه با دجله بود لنگرگاهی از سنگهای سخت ساخته بودند که کشتی ها در کنار آن لنگر می انداختند و اشخاص از کشتی بوسیله پلکان سنگی که در سطح آب بود صعود کرده به خشکی می آمدند. لنگرگاه مزبور از دو طرف بدیوارهای محجری محصور بود و از نقش و نگار کار ایران که در آن پیدا بود معلوم میشد آنها را از اینه طاق مدائن بدانجا آورده کار گذاشته بودند. این لنگرگاه خیلی عریض بود و از کنار دجله تا دیوار قصر دنباله آن امتداد داشت در جلو در قصر میدان وسیعی بود که گاهی فرش ها یا حصیرهای رنگارنگ در آن گسترده و در اطراف آن نیمکت های ظریفی

برای نشتن موجود بود و قصر نشینان هر زمان می خواستند در آنجا آمده به کشتی هائی که در دجله سیر می کردند تماشا مینمودند .

مأمون در آنسال چون با پدرش هرون سفر کرد دختر خود زینب را که کنیه اش ام حبیبه و دخترکی دوازده ساله بود در قصر مأمونی منزل داد .

زینب مانند پدرش مأمون دارای ذکاوت و عقل و فکر آزاد و مستقل و مانند جدش هرون با مناعت و بزرگواری و دوستدار بنی هاشم بوده و با آنکه عمرش هنوز چندان زیاد نبود اراده قوی و رأی مستبده داشت . پدرش مأمون از این صفت استبداد رای و شدت تعصب دختر خود رضایت نداشت زیرا بی اندازه میلش بجانب ایرانیان متوجه بود و میخواست هر طور شده دختر خود را نیز ایرانی دوست بار بیاورد بنا بر این کنیزکی دنائیر نام را بتربیت دختر خود زینب گماشت

دنائیر از جمله جواری برمکیان بود و مأمون هم خود در دامن لطف و تربیت دنائیر پرورده شده و از این جهت ایرانی دوست بار آمده بود زیرا دنائیر چون از کنیرکان برمکه بود طبعاً ایرانی دوست بود و مأمون را هم بنا به سفارش جعفر برمکی بر همین طریق پرورش داد اینک هم که تربیت زینب دختر مأمون را به عهده گرفته بود نظر به سفارش مأمون میخواست زینب را ایرانی دوست پرورش دهد و او را حریت فکر و قوت اراده بیاموزد ، دنائیر در این قسمت از هیچ گونه اقدامی کوتاهی نمی کرد . مأمون بی اندازه نسبت به مریه خود دنائیر احترام و اکرام مینمود ، چون اوضاع کار برمکیان مضطرب و پریشان گردید مأمون دنائیر را در جرگه جواری خویش پذیرفت و نهایت مهربانی را درباره وی مجری میداشت و تربیت دختر خود زینب را چنانکه گفتیم با او واگذار نموده بود

هرون الرشید بی اندازه پسر زاده خود زینب را دوست میداشت و این اسم کنیه « زینب و ام حبیبه » را هم هرون باو داده بود و چون از کارهای مملکتی فراغت می یافت زینب را نزد خود خوانده باوی بملاعبه مشغول بود و هر دفعه کردن بندهای گران بها و دست بندهای قیمتی باو میداد ، زینب غالباً در مجالس خصوصی هرون وزبیده بسر میبرد .

زبیده بی نهایت بنسب هاشمی خود فخر می کرد و زینب سخنانی که این جدش وزبیده راجع بعظمت امر و علو مقام بنی هاشم میگذاشت میشنید متدرجاً بزرگواری بنی هاشم در خاطرش مرتسم شده و نسبت با آنان در دوستی و محبت متعصب شد و با آنکه دنائیر میخواست او را برخلاف اینطریقہ تربیت کند و محب ایرانیان بار آورد چنانچه بایست میسر نشد ، زینب بی اندازه مریه خود دنائیر را احترام میکرد و سخنان او را بانهایت میل و رغبت گوش میداد و هر وقت امری برای او پیش میآمد از دنائیر پوشیده و مخفی نمیداشت .

فصل هشتم - ام حبیبه و دنائیر

زینب با آنکه دوازده سال پیش از عمرش نسگذاشته بود مانند دختران شانزده ساله بنظر میرسید چه نمو و انتعاش جسمانی و عقلانی وی بی اندازه سریع و شگفت آور بود ، رخساری قشنگ و دلفریب و چشمان درخشان سیاهی داشت ، بینی وی کوچک و لبهایش فرو رفته و زرخش برجسته بود و روی هم رفته قیافه وی ثبات و قوت قلب و شدت عزیمت دلیل و چشمانش از ذکاوت و فکر توانای او آگاهی میداد . دنائیر او را بی نهایت ساده و پیراسته از هرگونه آرایش بار آورده بود چنانچه زینب طبعاً بهیچ یک از آداب و رسوم زروزیور و سایر رنگ و بوئی که در آن زمان مرسوم بود مایل نبود . روز را بشب می آورد در حالیکه لباسش فقط عبارت از یک ردای ساده بی آرایش بود ، موهای مشکین

خود را یگدسته می‌بافت و پشت می‌افکند. دنائیر در منزل یحیی برمکی پسر خالد برمکی نشو و نما یافته بود، وی اصلاً جاریه مردی از تجار بصره بود که او را با آداب و رسوم معموله آشنا کرده و شعر و ادب بوی آموخته بود. وقتیکه دنائیر به منزل یحیی آمد دخترکی پیش‌نبرد متدرجاً در منزل یحیی آداب و رسوم فهم و کمال را چنانچه باید و شاید یاد گرفت. بجز این دنائیر کنیزکی دیگر نیز دنائیر نام در قصر یحیی برمکی بود که در حفظ و روایت اشعار و صنعت غنا و طرب بی‌نظیر بود. اما این دنائیر که اینک مرثیه زینب است طبعاً مایل به فهم مسائل عقیده و مطالب فلسفی بود مجلس یحیی برمکی هم غالباً محل بحث و مناظره علمای ادب و فلسفه بود و هم چنین مجالس سایر افراد برمکی، زیرا این خانواده نخست اشخاصی بودند که در عهد عباسیان علم و دانش را ترویج کردند. یحیی برمکی برای ترجمه مجسطی از یونانی به عربی مترجمین دانشمند ماهر را احضار نموده و آنان را بترجمه مجسطی مأمور ساخت.

دنائیر غالب اوقات از پس پرده سخنان آنان را گوش میداد و از مباحث علمی آنها استفاده مینمود. بسا میشد او را میدیدند که بدقت سخنان دانشمندان را درباره مسائل مختلفه استماع مینمود و گوش قرا میداد و از اینرو در مسائل فلکی و هیئت و احکام نجوم که در هنگام ترجمه بین دانشمندان مذاکره میشد دنائیر اطلاع و آفری پیدا کرده بود. سایر کنیزکان بدنائیر می‌خندیدند و چون او را مایل به این گونه مسائل می‌دیدند ویرا یکی از زنان عجیب می‌شمردند و او را برتر از خود می‌پنداشتند چه در نظر آنها بسیار غریب می‌آمد که کنیزکی در امور و مطالبی دخالت کند و تمایل داشته باشد که فهم آنرا جز برای دانشمندان بزرگ عدیم الامکان می‌دانستند آن هم فقط مخصوص دانشمندان اهل ذمه و علمای یهود و مجوس بود و می‌پنداشتند که جز این گروه کسان دیگر از درک

وفهم مسائل فلکی و غیره عاجزند .

مسائل فلسفی بتمام معنی در آن ایام تازه درعالم اسلام بروز و ظهور کرده بود و از دوره منصور دوانیقی تا زمان مهدی و هرون الرشید چندکتایی در ستاره شناسی و چند نسخه ازطب ترجمه شده بود ، دنانیر از سخنانی که راجع بمطالب فلسفی درحین ترجمه بین مترجمین مذاکره میشد استفاده میکرد و پیوسته سخنان آنان را گوش میداد ازاینجهت جمیع کنیزکان قصر یحیی بذکاو و شدت تعقل دنانیر اذعان و اعتراف نموده و او را بسیار محترم میداشتند .

زمانیکه تربیت مأمون به جعفر برمکی واگذار شد و او مأمون را بدنانیر سپرد تا تربیت کند غالباً دنانیر که مأمون را برای تفریح و تفرج و گردش و بازی بیاغ میبرد پاره های کاغذی که در آنها صورت افلاک و بروج و تسطیح دوائر عظام و صغار و جز اینها مرتسم بود باخود داشت و در آنجا بمطالعه و دقت آنها مشغول می شد .

مأمون وقتیکه بسن تمیز رسید و شروع بسؤال و پرسش از حقیقت اشیاء موجوده نمود هرچیز که از مرتبه خود دنانیر میپرسید وی را او را از روی تعقل و واقعیت به حقایق که خود آموخته بود آشنا میساخت و مسائل را باندازه قوه فهم و درجه ادراک مأمون باو می گفت ، دنانیر این کار را همه نه از آن جهت میکرد که مأمون را عالم و دانشمند پرورش دهد بلکه چون خودش بی نهایت علم و دانش را دوست میداشت و از فهم و درک حقایق علمیه لذت میبرد و به همین اندازه هم از تلقین و تعلیم آنچه میدانست بدیگران احساس لذت و حلاوت مینمود از اینرو بتربیت مأمون و تعلیم او میپرداخت .

روی این اساس زمانیکه مأمون بسن تعقل رسید و بتحصیل مقدمات شروع نمود بر اثر تربیت اولیه بحث و گفتار و تحقق مسائل اشتیاق و میل بی منتها داشت

و هیچ چیز را بدون دلیل و برهان قبول نمی‌کرد، متدرجاً بر اثر همین نشو و
نماء بمذهب تشیع و اعتزال مایل و معتقد و بعلم و فلسفه بی اندازه مشتاق و متوجه
بود و پس از استقرار براریکه خلافت بسیاری از کتب قدما دانشمندان و فلاسفه
یونان را امر کرد جمعی از فضلا عبری ترجمه نمودند، برای اینکار دانشمندان
مزبور را از اطراف ممالک و اکناف بلاد بخواند و در این راه مصارف بسیار
و مخارج بیشمار متحمل گردید چنانچه شرح آن در کتب تواریخ مسطور و در
مؤلفات آثار مشهور است.

مأمون مانند فرزندی که از مادر خود احترام نماید بدرجات بیشتر از
مریبه خود دنائیر احترام می‌نمود و غالباً در اوقات فراغت و بی‌کاری بادنائیر
بمباحثه مسائل علمیه و مناظره مطالب عقلیه میپرداخت و از وفور هوش و کثرت
ذکاوت وی مسرور و خشنود میشد.

وقتی که دخترش زینب بوجود آمد تربیت او را هم بمریبه خود دنائیر
و اگذار نمود و مطمئن بود که وی در تربیت و تعلیم زینب بهیچوجه کوتاهی
نمیکند و او را چنانچه خود می‌بسنده پرورش خواهد داد.

زینب بی اندازه از حیث میل و رغبت در بحث و تحقیق پدیر خود شباهت
داشت و دنائیر هم دقیقه از تعلیم و پرورش او چنانچه باید فروگذار نمی‌کرد،
زینب هنوز طفل بود که مادرش مرد و جز دنائیر دیگری را بپادری نمیشناخت
و او را «ماما» صدا میکرد و همیشه او را بهمین اسم میخواند و حتی دنائیر را از
پدرش مأمون بیشتر دوست میداشت زیرا دنائیر عموماً با وی بود لکن پدرش
مأمون بواسطه اشتغال بامور شخصی و دولتی کمتر بحال او متوجه میشد خصوصاً
در آن زمان رسم چنان بود که پدران با فرزندان خود کمتر خاطره و آمیزش
داشتند و تربیت آنها را عموماً و از هر جهت بکنیزکان مخصوص و اگذار میکردند.

زینب که روی اساس فلسفی و بحث حقایق تربیت شده بود بهیچوجه به اوهام و کلامهای فارغ و بدون دلیل اعتنا و توجهی نمیکرد و همیشه بدرک حقایق اشیاء و فهم مطالب مایل بود. بله و لعب و بازی که غالب همالان او بر حسب اقتضای عمر اشتغال داشتند اعتنائی نمیکرد با آنکه در قصر خلیفه و عمارات امراء و رجال بزرگ حتی در قصر مأون از همه حیث وسائل تفریح و عوامل عمدۀ لهو و لعب و اشتغالات مختلفه موجود بود و تمام کنیزکان و غلامان پیدان مشغول بودند زینب بهیچ یک از آنها توجهی نداشت و باهیچ کس جز دنائیر مریه خود رابطه دوستی و معاشرت و علاقه خصوصیت ایجاد نکرده بود. . . . همواره مانند سایه در دنبال دنائیر روان بود و هر وقت دنائیر بجهت تفریح وارد باغ قصر میشد زینب نیز او را متابعت کرده باغ وارد میگردد و بسگلی چیدن و تماشای جایگاه و حوش و سباعت که در قفس های محکم محبوس و نگاهبانان مشغول حفظ و حراست آنان بودند میپرداخت و میدید که نگاهبانان چگونه قطعه های بزرگ گوشت بریده بحیوانات درنده میدادند.

زینب هر وقت از گردش باغ ~~خسته میشد~~ بازی شطرنج میپرداخت، شطرنج تازه در قصر خلیفه و امراء پیدا شده بود و هر روز برشید اولین خلیفه است که بازی شطرنج مبادرت نمود و قبل از او سایر خلفا از آن بی اطلاع بودند، دنائیر شطرنج را خوب بازی میکرد و گاهگاهی زینب را هم بازی سرگرم مینمود، گاهی هم بایکدیگر از در غربی قصر که به لنگرگاه و دجابه مشرف بود بیرون رفته بتفریح میپرداختند و از پس پرده کشتی هائی را که در دجابه نزول و صعود مینمود تماشا می کردند نشستن در آنجا طربناک و فرح بخش بود زیرا مردم خوش گذران در کشتی های کوچک نشسته و بادسته آواز خوان و مطرب که مشغول خواندن و نواختن آلات مختلفه موسیقی بودند در دجابه تفریح و لهو مشغول

واشخاصی را که در لنگرگاه جلو قصر برای تفرج نشسته بودند از لهو و طرب خود بی بهره نمی گذاشتند .

فصل نهم - طیب خراسانی

زینب بادانایر دریکی از پنجره های روی لنگرگاه نشسته و بدجله تماشا می کردند زینب ردائی گلی رنگ در بر و گردن بند مرواریدی را که جدش هرون پیش از سفر خراسان بوی بخشیده بود در گردن داشت . و بادانایر درباره یروج فلکی و استخراج طالع صحبت می کرد ، بی بردن بحقیقت این مسائل حتی بردنایر هم مشکل بود از اینروی بزینب گفت این قسمت از جمله مسائل مشکله است و قتیکه طیب ما بیاید از او خواهم پرسید .

زینب گفت : مگر اطبا علم نجوم هم دارا هستند ؟ دنانیر گفت اطبا غالباً در هر قنی مهارت دارند خصوصاً اطبای ایرانی ویژه طیب خراسانی ما که از بزرگترین فلاسفه و از مشاهیر اطبای امروزه بشمار میرود و . . . و . . .

زینب از فرح و نشاط بخنده در آمد و مانند طفلی که در تمام دنیا بجز اسباب و وسائل مسرت و سرور چیزی نمی خواهد و نمیشناسد در حالیکه آثار غرابت و شگفتی در چشمانش پدید بود گفت : ما ما !!! پس معلوم می شود طیب ما از تو دانشمند تر است . زینب این سخن را از آنجهت گفت که گمان نمی کرد در تمام عالم کسی از امریه او دنانیر داناتر و فهمیده تر یافت شود - این صفت و خاصیت یگوجه طبعی است که در عموم موجود است . همه کس مربی و معلم خود را از دیگران داناتر می شمارد ، فی المثل فرزندان معتقدند که پدران یا معلمین و مربیان آنها حائز درجات کمال و واجد جمیع صفات راقیه میباشند و چنان پندارند که استاد و معلم آنان از بزرگترین فلاسفه دنیاست اگر چه مربی و معلم در اصل واقع و حقیقت حال از جماعه یسوادان و مردم نادان باشد در نظر شاگرد خویش از بزرگترین دانشمندان محسوبست .